



بیوگرافی استاد معصومه ت موری

بیوگرافی خانم تیموری به نام خدایی که مرا خالق زندگی خود خلق کرد از دوران کودکی خودتون برامون بگید؟ دوران کودکی خیلی خوبی داشتم، در یک خانواده گرم و صمیمی بزرگ شدم که به خاطر موقعیت شغلی پدرم و تغییر شغل ایشان باعث می شد که به شهرهای زیادی سفر کنیم و آنگه به پرونده تحصیلی من نگاه کنید در هیچ کدام از دوران تحصیلم 2 سال در یک مدرسه نبودم فقط به جز دوران دبیرستان که باز هم در حال جابه جایی بودیم و فقط محل تحصیل من تغییر نکرد و همه اینها به خاطر شغل پدرم بود که شغل های متفاوتی داشتند و آخرین شغلشون کارخانه دار بودن ایشان بود که از نظر اقتصادی خیلی نوسان داشتند و رابطه خیلی خوب و صمیمی با خواهر بزرگم داشتم با برادرانم هم همین طور از دوران تحصیلتون برامون بگید؟ دوران تحصیل یکی از شیطان ترین دانش آموزان مدرسه بودم حالا چه ابتدایی و چه راهنمایی چه دبیرستان، دبیرستان که پر فراز و نشیب بود، هر اتفاقی تو مدرسه می افتاد می دونستند به ربطی به من داره؛ ولی در کل دوران تحصیل رو دوست داشتم، فکر می کنم جزو بهترین دورانم بود، توی مدرسه مورد اخلاقی نداشتم، اما از نظر شیطنت نفر اول بودم.. درسم بد نبود. از پدر و مادرتون چه چیزی رو یاد گرفتید؟ پدر و مادر من تقریباً زندگی خوب و متعادلی رو دارن. من اوایل زندگی زناشویی ام دچار مشکلات عمده ای بودم، صبر و استقامت زیادی داشتم و این فقط به خاطر الگو برداری از مادرم بود. صداقت رو با تمام وجود در خانواده ام حس کردم و به طور عینی آموزش دیدم که آدم صافی باشم، و این یکی از امتیازهای مثبتی بود که من داشتم و تونست من و زندگیم رو از اون وضع نابسامانی که داشتم نجات بده (بانک کتاب گیتامهر، بانک کتاب صبا، ارسال رایگان کتاب، خرید اینترنتی کتاب، شماره بانک کتاب، سایت خرید کتاب 021664010014). از خانواده ام صمیمیت رو یاد گرفتیم چون خانواده ای من خیلی خود جوش و خون گرم هستند و از پدرم هم ریسک پذیری رو یاد گرفتیم. من خیلی آدم ریسک پذیری هستم شاید با نود درصد زنها توی ریسک کردن فرق داشته باشم، از خواهر و برادرتون چه چیزی رو یاد گرفتید؟ ما پنج تا هستیم، یه خواهر بزرگتر از خودم دارم و سه تا برادر؛ خواهرم از نظر اخلاقی خیلی با من تفاوت داشت همیشه از خواهرم به خوبی یاد می کردن و از من به بدی، همیشه اون متین و محبوب بود و من شر و شیطان من بیشتر کارهام به پسر بچه ها شبیه بود و خواهرم دقیقاً نقطه ای مقابل من بود، اما با این همه تفاوت من و خواهرم خیلی با هم صمیمی هستیم و با هم خوبیم، خواهرم نمونه ای کاملی از یک انسان محتاطه، اون توی زندگیش خیلی موفقه، دلش میخواست معلم بشه و به آرزوش رسید و البته شغلش هم محتاط بودن رو ایجاب می کرد، اما شغل من نه، شغل من نیاز به ریسک پذیری داشت که خب منم ای برادر های من آدمهای بسیار با معرفتی هستند به نظرم آدمها می تونن توی زندگیشون از همه ای آدمهای اطرافشون چیزی یاد بگیرند دوست دارین به گذشته تون برگردین؟ نه با این که زندگی خوبی داشتم، شاید گاهی شرایط زندگیم نا بسامان میشد، مثل وقتی که ازدواج کردم، فرض کنین یه دختر پولداری که باباش کارخونه دار بود، رفت توی یه اتاق 9 متری و با اون همه سختی زندگی کرد، اما با این حال تمام زندگیم رو دوست دارم. به نظرم بخشی از بزرگ شدن آدمها در سختیهاشون نهفته شده من زندگی پر فراز و نشیبی داشتم اما همیشه طوری بوده که در حال صعود بودم نه سقوط، و همین برای من خیلی خوشایندها تا حالا به این که به گذشته برگردم فکر نکردم و نميخوام هم فکر کنم. اگر برگردین به گذشته همین کارهایی رو می کنین که قبلاً کردین یا اینکه روش خودتونوا تغییر میدید؟ فکر می کنم اگر اون کارهای گذشتمو انجام نمیدادم به اینجا نمی رسیدم، باید اون اتفاقها می افتاد و باید من این روحیه را پیدا میکردم من و همسرم خیلی کارهای عجیب و غریب کردیم، و امان فکر می کنم که اگر ما اون کارها رو نمی کردیم شاید امان جرئت و جسارت اوهدن بین این همه چهره در این شهر رو نداشتم.. آره، اگر برمیگشتم همون کارها رو می کردم. هدف به چه معناست؟ هدف زندگی لذت بردن از زندگی و رسیدن به آرامش و کمال من احساس می کنم که آدمها خوشبخت متولد شدند، یعنی از وقتی که پا به این دنیا گذاشتند خداوند خوشبختی رو توی وجودشون گذاشته، ولی اونها از خوشبختی دور شدن، من برای هدف معنی خاصی رو در نظر ندارم، شاید اینکه خودم را متجلی کنم ولذت ببریم. از بچگی همیشه فکر می کردم هدف یعنی اینکه یه چیزی رو بدست بیاری، ولی..... به نظرتون موفقیت به جامعه ای که آدمها توش دارن زندگی می کنن چقدر بستگی داره؟ به نظر من اگر تک تک آدمها تغییر کنن، جامعه هم تغییر می کنه، تغییرات

باید فردی باشد دوست دارین مراحل موفقیت رو پله پله طی کنید یا اینکه به دفعه به به موفقیت بزرگ برسید؟ برام شیرینه که پله پله مسیر رو طی کنم و اینکه هر وقت بخوام راجع بهش حرف بزنم بگم از کجا به کجا رسیدم. آیا روزی فکر می کردید به این نقطه برسید؟ توی ذهنم خیلی تصور می کردم، این نقطه که در مقابل اون چیزی که تصور می کردم خیلی خیلی کوچیکه، هر چند که الان دیگه زیاد فکر نمی کنم.. بزرگترین آرزوتون چیه؟ اگر از یکی از آرزوهای بزرگ شخصیم که مربوط به خودمه بگذریم، دلم میخواد بزرگترین و انگیزشی ترین و با اطلاعاتترین و علمی ترین و تاثیر گذار ترین سخنران دنیا بشم. آیا آرزویی بوده که قبلا داشتید و الان بهش رسیده باشید؟ کل زندگی فعلی من آرزوهای گذشته من میباشد خیلی از آرزوهایم.. همیشه بعد از اینکه ازدواج کردم، دلم میخواست که به زندگی شاد و عاشقانه و مهربونی داشته باشم و اوایل زندگیم این چیزها رو نداشتم، اون موقع نه شادی بود، نه صمیمیت بود و نه هیچ چیز دیگه، اما الان فکر می کنم فراتر از اون چیزی که اون موقع توی ذهنم بود رو دارم. آرزو داشتم بنوم کتابی بنویسم، که جزو پر فروش ترین کتابها بشه، من کتاب رو در حال حاضر نوشتم و نمی دونم چقدر اما مطمئنم جزو پر فروش ترین کتابها میشه. آرزو داشتم بتوانم به دیگران کمک کنم که خدا این لطف را به من کرده است. در مورد آینده چطور فکر می کنید؟ من خیلی در مورد آینده فکر نمی کنم؟ من قبلا خیلی به آینده فکر می کردم، اما به روز به روز جمله ای از اینشتین خوندم که خیلی روم اثر گذاشت، گفته بود: من نگران آینده نیستم خودش میاد و من میبینمش. حتی توی قرآن هم نوشته پرهیزگارترین مومنان کسانی هستند که نه غصه میخورند و نه نگرانند، که من فهمیدم غصه خوردن مال گذشته است و نگران بودن برای آینده. و خدا داره این رو واضح می گه، از اون روز سعی کردم که زیاد به آینده فکر نکنم و این طور هم شد. اما در کل آینده ی روشنی برای خودم و ایرانم میبینم. بعضی ها می گن که چون بهره ی هوشی کمتری دارن و یا استعداد کافی ندارند و یا به خاطر شرایط محیط زندگیشون و ... نمی تونن انسان موفق باشن، شما چه طور فکر می کنید؟ به نظر من این قضیه درست نیست، چون خود من جزو اون اشخاصی بودم که همیشه فکر می کردم بهره ی هوشی کمی دارم، و این فقط بر میگردد به باور آدمها، اگر تو باور کنی که کم هوش و بی استعداد و به درد نخوری، واقعا هم کم هوش و بی بهره و به درد نخور خواهی شد. به نظر من اگر بی استعداد ترین آدمها هم باور داشته باشند که نابغه هستند، واقعا یکی از نوابغ دنیا خواهند شد. من خودم توی این مورد خیلی از تلقین استفاده کردم، تعداد کتابهایی که من خوندم خیلی بیشتر از تعداد کتاب هاییه که خیلی از استادان خوندن. اما من چون اون زمان باورم این بود که همه مطالب رو فراموش می کنم واقعا هم این اتفاق برام می افتاد اما الان اصلا این طور نیست؛ من یک کتاب رو یکبار می خونم و تقریباً تمامی مطالب اون رو به ذهنم میسپارم. الگوها تون چه کسانی بودند؟ من مسیح و حضرت مریم رو جزو اولین الگوهای ذهنم قرار دادم، حضرت مسیح به خاطر عشق و ورزیش به کل جهان هستی و حضرت مریم هم به دلیل ایمان و صبرشون و در مرحله ی بعد مادر ترازا رو خیلی دوستش دارم و همیشه سعی می کنم زندگی نا مه ی این افراد رو ربط بدم به زندگی های خودمون، چون به نظرم ما هم می تونیم مثل اونها زندگی کنیم و از شون الگو برداری کنیم. البته در زم نه سخنرانی هم از خانم استر هایکس الگو میگیرم زندگی یعنی چی؟ زندگی یعنی به مهمونی خیلی خیلی قشنگ و با شکوه که تو بهش دعوت شدی و باید توش به بهترین شکلی که می تونی برقصی، این جمله رو من خیلی دوستش دارم... (زندگی شاید اون جشنی نباشد که تو انتظارش را داشتی، اما حال که به آن دعوت شده ای تا می توانی زیبا برقص... شاید زندگی به بازی باشه. که به نظر من بیشتر شبیه به بازی... ارزشمند ترین چیزی که توی زندگیتون وجود داره؟ ارزشمندترین چیز برای من رضایت خداوند از من است در باره ی خدا برامون حرف بزنید. به نظر من نزدیک ترین چیز به هر انسانی خداست... من خودم هر وقت احساس تنهایی می کنم و مشکلات به من فشار مباره، دستم رو میذارم روی قلبم و با حس کردن ضربان قلبم حضور خدا رو حس می کنم. از خدا توی ذهنم تصویری ندارم اما سعی می کنم در همه ی مراحل زندگیم باهاش زندگی کنم. ثروتمند کیه؟ کسی که احساس بی نیازی و خوشبختی داشته باشه. من تنها پول رو ثروت نمی دونم. برای رسیدن به اهدافمون زمان لازمها؟ چقدر؟ برای کائنات زمان مفهومی نداره، اما برای باور ما زمان وجود داره برای کائنات فرقی نمی کنه که هدف تو کوچیک باشه یا بزرگ؟ اگر به رسیدن به هدفت باور و اعتقاد داشته باشی، حتما بهش میرسی. گذشته چقدر تاثیر داره؟ شاید بعضی اوقات کسی که توی گذشته ما را ازار داده باشه برای کسب تجربهای ما خیلی زیاد تاثیر داشته باشه، شاید به جاهایی که تلنگرهای شدیدی از کائنات میخوریم، روی ما بتونه تاثیر خودشو بذاره، اما اینطور نیست که عامل بازدارنده باشه. به نظر من اصلا شرایط قبلی به آدم عامل بازدارنده ای برای رسیدن به به آینده ی فوق المعاده نیست... بهترین کتاب؟ اول قرآن... به نظرم شیواترین و جالبترین و رسا ترین کتابیه که وجود داره و بعد از قرآن زندگی نامه افراد موفق که می شه گفت قدرت بی نهایت را نشان می دهد. برای آدمهایی که میخوان تغییر کنن ولی شاید انگیزه ی کافی برای شروع رو نداشته باشند، چه توصیه ای دارید من اگر بخوام به این جور آدمها به پیشنهاد بدم، می تونم بگم برن و زندگی نامه ی چند تا از آدمهای موفق رو بخونن و مطمئنم وقتی به نقاط مشترکی رو پیدا کردند متوجه میشن که شمارش معکوس شروع شده... و ایمان دارم که اگر آدمها بخوانن توی هر شرایطی که باشند می تونن خودشون رو تغییر بدن. مهمترین اتفاقی که باعث شد به اینجا برسید؟ من زندگی خیلی بدی داشتم و اصلا از زندگی خودم راضی نبودم، وقتی زندگی من به به آرامشی

رسید، با خودم فکر کردم که منم این آرامش رو به زندگی خیلی‌ها منتقل کنم. یعنی به جورایی اتفاقاتی زندگی خودم بود که باعث شد به اینجا برسم... بزرگترین معجزه‌ای که تا بحال در کلاس‌ها تون اتفاق افتاده چی بوده اغلب معجزه‌ها مربوط به سلامتی جسمانی می‌شده، ولی برای من مهم‌ترین، پسر 22 ساله که شیشه مصرف می‌کرد و ترک کرد و المان هم در پانکی به سر می‌بره و به اهدافشم داره میرسه و من رو خیلی تحت تاثیر قرار داد و یه مورد هم کسی بود که 15-16 سال قرص افسردگی مصرف می‌کرده و بعد از این دوره قرصها رو کنار گذاشته و خیلی خیلی به اون چیزی که میخواست نزدیک تر شده. به نظر شما با نزدیک شدن به خدا میزان ترس، توی آدمها چقدر کاهش پیدا می‌کنه؟ و شما در مقابل ترس چی کار می‌کنین؟ به نظر من اگه آدم خدا رو حس کنه نمی‌ترسه هیچ وقت... ترس از نظر من به دلیل بی‌ایمانیه... در هر جای زندگی وقتی به ایمان کامل به خدات می‌رسی، ترست از بین میره... حالا اگه خودمو بخوام بگم، من آدم زیاد با ایمانی نیستم با وجودی که توی بعضی از مسائل اصلا نمی‌ترسم، ولی خب بعضی جاها هم ممکنه بترسم... چی شد که تصمیم گرفتید که کتاب بنویسید؟ کتاب رویاهایی که رویا نیستند رو بیشتر آقای عباس منش نوشتند، قسمتی از کتاب که بخش اعظم کتاب رو تشکیل می‌داد رو با کمک ندای درون آقای عباس منش نوشتیم و بقیه‌ی جاها رو هم من کمک کردم. البته بیشتر زحمتش با آقای عباس منش بود. اما در مورد کتابهای خودم، احساسم بهم می‌گفت باید کتاب بنویسم و شروع به نوشتن کردم، و کتاب نوشتیم، کتاب تو خوشبخت متولد شده‌ای، عشق به خدا، زندگی سبز، هفت راز شگرف جهان را هم به ترتیب نوشتیم و هم اکنون هم در حال نوشتن چند نسخه دیگر از کتاب با موضوعات مختلف هستیم. و دومین کتابم هفت راز شگفت انگیز جهان است، که در مورد هفت تا از تکنیکهای موفقیت است، که این کتابم دارای تمرین هم هست... یک کتاب هم در باره‌ی رابطه‌ی زناشویی نوشتیم، و شاید یه جورایی از تجربیات خودم استفاده کردم، و کتاب دیگرم گرد آوری نامه‌های بچه‌ها به خداست، و قسمتی از این کتاب رو هم خودم نوشتیم تحت مضمون عشق به خدا... یعنی هم بچه‌ها نامه نوشتند هم من. و حالا چند تا کتاب هم برای بچه‌ها داریم می‌نویسیم... بهترین جمله‌ای که تا به حال خونیدید و یا شنیدید؟ و روی شما تاثیر زیادی داشته چه جمله‌ای بود؟ جمله‌ی همیشگی خودم، تو خوشبخت متولد شده‌ای.. راجع به همسرتون؟ یکی از بهترین بنده‌های خداست، به نظر من بسیار بسیار باهوش و با ایمان و مهربون و دوست داشتنی ست شوخ متین... ارتباط موثر عالی دارند. خیلی توی رشد و پیشرفت من تاثیر گذار بوده، تنها کسانی که تونستند به من خیلی کمک کنند تا بتونم رشد کنم، برادرم و همسرم بودند.. و البته همه مردم ایران و دوستانی که سر کلاس حاضر شدن و واقعا از شون سپاسگذارم. توی ایران وقتی یه کار جدیدی رو شروع می‌کنند معمولا خیلی مخالف جور واجور دارن، نظرتون راجع به این نوع برخورد ها چیه؟ به نظر من هر کسی هر جوری که بخواد می‌تونه فکر کنه، می‌تونه راجع به ما نظر بده، یه موقع هست یکی از برنامه‌ی ما خوش می‌اد، یکی خوش نمید، یکی تأیید می‌کنه، یکی تأیید نمی‌کنه... به نظر من اگر این گونه رفتار ها نبود چیزی کم بود، اگر مخالفت ها نبود، اگر این همه برخورد و بازخورد مختلف وجود نداشت، دیگه چیزی به اسم پیشرفت و رشد وجود نمی‌داشت، من خودم شخصا ایرانی‌ها رو خیلی دوست دارم و عرق ملیم خیلی زیاده، به نظر من جزو خون گرم ترین مردمانند، و این خیلی خوبه ما رقبا‌ی خودمون رو بشناسیم، و در یک فضای سالم در کنار هم با هم رقابت کنیم تا به یه نتیجه‌ی سالم و قوی برسیم. به نظر من این کار بد نیست، ما توی این کار خیلی سرزنش شدیم، هم از طرف خانواده‌ها همون هم از طرف دوستها و آشناها و خیلی‌ها... به خاطر اینکه ما دوتا بچه‌ی کوچیک داشتیم، کاری که ما کردیم بسیار عجیب بود، با یه بچه‌ی یک ماهه بدون هیچ وسیله‌ای برای زندگی از این مسافر خونه به اون مسافر خونه... توی زمستون... و اغلب به ما می‌گفتن کارتون درست نیست. حتی به نظر من اون کسانی که گاهی به ما توهین کردند و سعی کردند ما رو از این کار منصرف کنند، شاید ما رو به جلو هل دادند... منم به آرزوهای شخصیم احترام می‌گذاشتم و دنبال آرزوهایم رفتم و ایمان داشتم خداوند بهمون کمک می‌کنه. سخن آخر؟ آدمها بسیار استعدادهایی فوق العاده و خارق العاده‌ای دارند، که میتونن از اون استفاده کنن، شاید بهترین جمله برای حرف آخرم این گفته‌ی انوشه‌ی انصاری باشه، که گفت الماستون می‌کنم، دنبال آرزوها و رویاهاتون برید و سعی کنید به اونها جامه‌ی عمل ببوشانید. و بازم می‌خوام بگم که شما خوشبخت متولد شدید و خوشبختی سهم شماست... خوشبختی حق شماست... حقتونو از کائنات بگیرید و ازتون خواهش می‌کنم، به دنبال آرزوهایتون برید و هیچ وقت فراموش نکنید که خداوند در قران می‌گوید، شما اشرف مخلوقاتید و من از روح خودم در شما دیدم... ما باید نسبت به این لطف بزرگ خدا، دین خودمونو ادا کنیم... برای همه‌ی انسانها آرزوی شادی و خوشبختی داریم... با تشکر از شما... معصومه تیموری

برای اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل نما 88944299

چنانچه ما ل به در افت جد دتر ن کتب و محصولات ما می‌باش ل لطفا در خبرنامه سایت عضو شو د

بانک کتاب گیتاههر، بانک کتاب صبا، ارسال رایگان کتاب، خرید اینترنتی کتاب، شماره بانک کتاب، سایت خرید کتاب

